

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / اصاله عدم التذكية

دلیل قاعده اصالت عدم تذکيه و اشکالات مربوط به آن

در بحث دلیل «اصالت عدم تذکيه»، یکی از ادله استصحاب بود که جلسه گذشته تقریر آن بیان شد. اشکالی که بر این استصحاب وارد شده این است که این اصل، معارض دارد. معارض آن «أصاله عدم کون موت الحيوان بحتف الأنف» است. همان طور که در وقوع تذکيه شک داریم و استصحاب عدم تذکيه جاری می کنیم، در اینکه آیا حیوان به مرگ طبیعی (حتف أنف) مرده است یا خیر نیز شک وجود دارد. این دو اصل با یکدیگر تعارض و تساقط می کنند.

تقریب دیگر اشکال این است که اگر بخواهیم با «اصالت عدم تذکيه»، موت به حتف أنف را اثبات کنیم، این از لوازم عادی عدم تذکيه است و سر از «اصل مثبت» درمی آورد که در اصول فقه باطل است. بنابراین دو اشکال مطرح است: یکی مسئله معارضه و دیگری اصل مثبت بودن.

پاسخ به اشکالات

در پاسخ به این که اثبات میتة بودن از طریق عدم تذکيه، اصل مثبت است، پیش تر به تقاریب مختلف بیان کردیم که «غير مُذَكِّي» عین «میتة» است و میتة چیزی جز غیر مذکی نیست. دلیل آن این است که تذکيه در شریعت به اتفاق نص و فتوا، سبب طهارت حیوان قرار داده شده است. هنگامی که تذکيه منتفی شد، حیوانی که زهوق روح در آن محقق شده (که مفروض کلام است)، سببی برای طهارت ندارد. چیزی که روح از بدنش خارج شده و سبب طهارت برایش ایجاد نشده، همان میتة است. بنابراین واسطه ای بین غیر مذکی و میتة وجود ندارد و یا لا اقل محکوم به احکام میتة است؛ همان طور که محکوم به عدم تذکيه است، به همان وزان محکوم به میتة بودن است. اصل مثبت در جایی است که واسطه ای عرفی بین لازم و ملزوم باشد، اما در اینجا عرفاً از لوازم عادی محسوب نمی شود، بلکه عین یکدیگرند.

پاسخ به اشکال معارضه نیز با توجه به مطالب گذشته روشن است. آنچه نیاز به سبب خارج از طبیعت حیوان دارد، باید اثبات شود، نه آنچه مقتضای ذات و طبع حیوان است.

همانطور که از آیه شریفه: ﴿كُلْ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱ استفاده می شود، مرگ، مقتضای طبع هر جاندار است و به سبب خارجی نیاز ندارد. اما اگر بخواهیم اثبات کنیم مرگ به مقتضای طبع نبوده و به سبب عامل خارجی (مانند ذبح یا صید) رخ داده است، نیاز به اثبات آن سبب داریم. تذکیه (فری اوداج یا صید) امری حادث و مسبوق به عدم است. لذا در صورت شک، استصحاب عدم عروض و حدوث این سبب (تذکیه) جاری می شود و معارضی ندارد. روح و ماهیت «اصالت عدم تذکیه» همین است.

بررسی نصوص خاصه

علاوه بر استصحاب، نص خاص نیز بر این مطلب دلالت دارد. یکی از این نصوص، «موثقه ابن بکیر» است.

موثقه ابن بکیر

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ «سَأَلَ زُرَّارَةُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّعَالِبِ وَالْفَتَلِكِ وَالسَّنَجَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْوَبَرِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبَرٍ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٍ أَكَلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَشَعْرِهِ وَجِلْدِهِ وَبَوْلِهِ وَرَوْثِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ لَا تُقْبَلُ تِلْكَ الصَّلَاةُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِي غَيْرِهِ مِمَّا أَحَلَّ اللَّهُ أَكَلُهُ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاحْفَظْ ذَلِكَ يَا زُرَّارَةُ فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَبَوْلِهِ وَشَعْرِهِ وَرَوْثِهِ وَآلْبَانِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ جَائِزٌ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ قَدْ ذَكَاهُ الذَّبْحُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ نَهَيْتَ عَنْ أَكَلِهِ وَحُرِّمَ عَلَيْكَ أَكَلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ ذَكَاهُ الذَّبْحُ أَوْ لَمْ يَذْكُوه»^۲.

در ذیل این موثقه تصریح شده است که «اذا علمت أنه ذكي» در این صورت نماز در آن صحیح است.

مفهوم این جمله این است که اگر علم به تذکیه نداشته باشی، نماز در آن صحیح نخواهد بود. و این بطلان نماز، هیچ علتی جز نجاست ندارد، چون فرض کلام این است که این حیوان، ماکول اللحم است، و آنچه که موجب بطلان نماز می شود دو چیز است، یکی این است که حیوان غیر ماکول اللحم باشد، و دیگری این است که نجس باشد، حالا در بحث خود ما و مفروض این روایت، این است که حیوان ماکول اللحم است، بنابراین هیچ سبب دیگری برای بطلان جز نجاست آن باقی نمی ماند.

۱ سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۵۰، أبواب لباس المصلّي، باب ۲، ح ۱، ط الإسلامية.

و به اتفاق نص و فتوا می دانیم که تذکيه سبب طهارت است، فلذا فرمود که اگر علم به تذکيه پیدا کردی نماز بخوان، چون فرض این است که حیوان ماکول اللحم است و زهوق روح هم شده است، حالا اگر با تذکيه باشد طاهر است و اگر با تذکيه نباشد طاهر نیست.

بنابراین مفهوم موثقه ابن بکیر این است که حیوانی که علم به تذکيه اش نداریم محکوم به نجاست است و نماز در آن باطل است. ولی در مقابل، روایاتی داریم که ظاهراً با این مطلب معارض اند و دلالت بر این دارند که اگر علم به میت بودن داشته باشیم نماز باطل است ولی اگر شک در میت بودن داشته باشیم می توانیم در آن نماز بخوانیم.

سه روایت در اینجا داریم که عبارتند از: موثقه سماعه، صحیحه حلبی و معتبره علی بن ابی حمزه.

موثقه سماعه بن مهران

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ «أَنَّه سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ تَقْلِيدِ السَّيْفِ فِي الصَّلَاةِ وَ فِيهِ الْفِرَاءُ وَ الْكَيْمُخْتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مَيْتَةٌ».^۳

تعبیر «ما لم تعلم» به این معناست که مادامی که علم به میت بودنش نداشته باشد می تواند نماز بخواند، که افاده شرط می کند و مفهوم دارد.

روایت اول «موثقه سماعه» است که می فرماید: «لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مَيْتَةٌ». عبارت «مَا لَمْ تَعْلَمْ» به معنای «مادامی که نمی دانی» است و افاده شرط می کند.

صحیحه حلبی

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ الْخَفَافِ الَّتِي تُبَاعُ فِي السُّوقِ فَقَالَ اشْتَرِ وَ صَلِّ فِيهَا حَتَّى تَعْلَمْ أَنَّهُ مَيْتٌ بِعَيْنِهِ».^۴

خفاف جمع خُفَّ به معنای کفش ها یا چرم ها و پوستین هایی است که در بازار فروخته می شود. ولی خَفَاف به معنای کفاش و کسی است که حرفه اش دوختن کفش است. با توجه به سیاق روایت معلوم است که آنچه در این روایت مد نظر است

^۳ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۲، ص ۱۰۷۴، أبواب النجاسات و الأواني، باب ۵۰، ح ۱۲، ط الإسلامية.

^۴ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۲، ص ۱۰۷۱، أبواب النجاسات و الأواني، باب ۵۰، ح ۲، ط الإسلامية.

همان خفاف است که در بازار وجود دارد و فروخته می شود.

در این روایت حضرت می فرمایند تا زمانی که علم به میتة بودن نداری، نماز خواندن در آن جایز است.

وجه این روایت معلوم است، چون مربوط به سوق است که اماریت دارد و نیاز به فحص و بررسی ندارد. قاعده سوق، مانند بینه است و اماریت دارد و طهارت را ثابت می کند، بنابراین نماز هم در آن صحیح است.

آنچه که می تواند این اماره و بینه را از بین ببرد فقط علم وجدانی است و مادامی که علم وجدانی به وجود نیامده است محکوم به طهارت است.

معتبره علی بن ابی حمزه

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ «أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَقَلَّدُ السَّيْفَ وَ يُصَلِّي فِيهِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ فِيهِ الْكَيْمُحْتَ قَالَ وَ مَا الْكَيْمُحْتُ قَالَ جُلُودٌ دَوَابٌّ مِنْهُ مَا يَكُونُ ذَكِيًّا وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ مَيْتَةً فَقَالَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَيْتَةٌ فَلَا تُصَلِّ فِيهِ»^۵

مراد از احمد بن محمد در این سند، احمد بن محمد بن عیسی است که از پدرش یعنی محمد بن عیسی نقل کرده، و قرینه ما بر این کلام، وجود عبدالله بن مغیره است، چون محمد بن عیسی است که بارها از عبدالله بن مغیره نقل کرده است، بنابراین به قرینه مروی عنه می فهمیم که مراد از ابیه در این سند، همان محمد بن عیسی است.

علی بن ابی حمزه را ما در ابتدا قائل به ضعف ایشان بودیم ولی بعدها قائل به وثاقت ایشان شدیم و ادله خود را مصباح الرجال آورده ایم.

این روایت هم همان سیاق را دارد، یعنی آنچه که مشکوک باشد و میتة بودنش معلوم نباشد می توان در آن نماز خواند.

در مجموع، آنچه از این نصوص استفاده شد این بود که اگر چیزی معلوم المیتة باشد نمی توان در آن نماز خواند، که این مسلّم است و معارض هم ندارد، و قبلا روایات مربوط به میتة را خواندیم که فرموده بودند حتی اگر هفتاد بار هم دباغی شود باز هم طاهر نمی شود و نمی توان در آن نماز خواند.

اما مطلب دیگری که از این سه روایت استفاده شد این بود که اگر چیزی غیر معلوم المیتة باشد می توان در آن نماز خواند،

^۵ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۲، ص ۱۰۷۲، أبواب النجاسات والأواني، باب ۵۰، ح ۴، ط الإسلامية.

که این با آنچه در موثق ابن بکیر خواندیم منافات و معارضه دارد. چون مفهوم موثق ابن بکیر این بود که اگر چیزی مشکوک المیته باشد نباید در آن نماز خواند، ولی از این سه روایت استفاده می شود که نماز در مشکوک المیته هم صحیح است.

راه جمع بین روایات

برای رفع این تعارض ظاهری، دو راه حل وجود دارد:

راه حل اول: حمل روایات مُجَوِّز (مانند موثق سماعه) بر «شبهه حکمیه» یا شک در موضوعی غیر از تذکیه. به این معنا که شک ما ناشی از احتمال نجس العین بودن حیوان باشد، نه شک در وقوع تذکیه. در چنین مواردی قاعده طهارت («كُلُّ شَيْءٍ ظَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَلْبٌ») جاری می شود. اما موثق ابن بکیر ناظر به جایی است که شک در خصوص وقوع تذکیه باشد. چون تذکیه سبب طهارت است، شک در تذکیه مجرای «اصل سببی» (اصالت عدم تذکیه) است و با جریان این اصل و اثبات عدم تذکیه (که مساوی میته بودن است)، موضوع برای «اصل مسببی» (اصالت الطهاره) باقی نمی ماند و نوبت به آن نمی رسد. بنابراین اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است.

راه حل دوم: روایات دال بر جواز (مانند صحیح حلی و موثق سماعه) ناظر به مواردی هستند که «اماره» ای بر تذکیه وجود دارد، مانند «سوق مسلمین». در صحیح حلی تصریح به «تُبَاعُ فِي السُّوقِ» شده است. بازار مسلمین مانند بینه، اماره شرعی بر تذکیه است. وقتی اماره قائم شد، حکم به طهارت می شود مگر آنکه علم وجدانی بر خلاف آن حاصل شود. حتی اگر در بازار مسلمین اختلاط با غیر مسلمین هم باشد یا در زمان هایی که شیعه و سنی با هم زندگی می کردند، ائمه (علیهم السلام) بازار را اماره می دانستند. اما موثق ابن بکیر که حکم به عدم جواز نماز در مشکوک التذکیه می کند، ناظر به جایی است که چنین اماره ای (سوق) وجود ندارد.

بدین ترتیب تعارض مرتفع می شود؛ زیرا موضوع دو طایفه از روایات متفاوت است. یک دسته در مورد قیام اماره (سوق) است که حکم به طهارت می شود، و دسته دیگر (ابن بکیر) در مورد فقدان اماره است که اصل عدم تذکیه جاری می شود.

تقدم اصالت عدم تذکیه بر اصالت الطهاره

از مباحث مطرح شده روشن شد که اگر در موردی «اصالت الطهاره» با «اصالت عدم تذکیه» تعارض کنند، اصالت عدم

تذکيه مقدم است. اگر شك در طهارت ناشی از شك در تذکيه باشد، اصالت الطهاره (اصل مسبی) با اصالت عدم تذکيه (اصل سبی) مواجه می‌شود. اصل سبی حاکم است و با اثبات عدم تذکيه (که حکم میته را دارد)، موضوع طهارت ظاهری منتفی می‌شود.

تفاوت شك در تذکيه و شك در قابلیت تذکيه

باید توجه داشت که اصالت عدم تذکيه در جایی جاری است که شك در وقوع عمل تذکيه باشد. اما اگر شك در این باشد که آیا این حیوان اساساً از حیوانات قابل تذکيه است یا خیر (مثلاً شك داریم پوست گوسفند است یا سگ)، و شك در تذکيه نداریم بلکه در قابلیت محل شك داریم، در اینجا اصالت عدم تذکيه جاری نمی‌شود بلکه مجرای قواعدی نظیر «كُلُّ شَيْءٍ لَّكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ» یا اصالت الطهاره است.

در فرضی که علم اجمالی داریم یکی از دو پوست نجس است (مثلاً یکی پوست سگ و دیگری گوسفند)، اگر شبهه محصوره باشد، به دلیل تعارض اصول نافی در اطراف، باید از هر دو اجتناب کرد. اما اگر شبهه غیرمحصوره باشد، چون اطراف شبهه مورد ابتلا نیستند، تعارضی رخ نمی‌دهد و اصل نافی (اصالت الطهاره) در طرف مورد ابتلا جاری می‌شود.

شرط جریان اصالت عدم تذکيه

نکته پایانی اینکه شرط جریان اصالت عدم تذکيه این است که حیوان، قابلیت تذکيه را داشته باشد. یعنی در زمان مرگ، علائم حیات («طَرَفَتِ الْعَيْنُ أَوْ رَكَضَتِ الرَّجُلُ») را داشته باشد تا تذکيه بر آن ممکن باشد. اگر حیوانی بدون آثار حیات یافت شود، شك در اینکه آیا تذکيه شده است یا خیر بی‌فایده است، زیرا قابلیت تذکيه را نداشته است.

همچنین جریان این اصل مشروط به عدم وجود اماره (مانند ید مسلمان یا سوق مسلمین) است.

باقی‌مانده بحث و نظر مرحوم آقای خویی (قدس سره) و مناقشات وارده بر آن در جلسه آینده مطرح خواهد شد.